باسمه تعالی

روایت کسی که محله ندارد

هویت محلی و همبستگی اجتماعی

حجت‌الاسلام دکتر غلامرضا اورعی

محله چیست؟

محله یک اجتماع است. یعنی افرادی که دارای سرزمین هستند؛ لذا ارتباط عادی افراد در کوچه و خیابان و مغازه و... جای ارتباطات محله ای را نمی گیرد. این تماس ها هم استمرار ندارند و هم فاقد احساس «من و او با همی» هستند. افرادی که از هم جدا هستند، گروه تشکیل نمی دهند. گروه یعنی عمل متقابل؛ اعضای گروه تعامل دارند و احساس همبستگی می کنند؛ لذا حتی به مکان هایی که افراد، مدتی طولانی در آنجا زندگی می کنند ولی گروه نیستند، محله گفته نمی شود.

خیابان، محله نیست

شهرهای ایرانی تا سه، چهار دهه پیش محله داشته اند و بخشی از هویت آدم‌ها، هویت محله ای آنها بوده است. اما الان در شهر مشهد چنین چیزی وجود ندارد. اگر شما از یک جامعه آماری کلان‌شهر بپرسید که: «بچه کدام محله ای؟»، نمی داند که در پاسخ چه باید بگوید. شاید بگوید که خانه ما در فلان خیابان است، اما مسأله این است که خیابان، محله نیست و خیلی به هویت او ربطی ندارد. اصولاً محله در کلان‌شهرها مضمحل شده و چیزی که هست دیگر اجتماع محلی نیست. در حالی که در گذشته فرد خود را اهل یک محله می دانست و طبعاً خرده فرهنگ هایی هم که اهالی هر محله داشتند با محله دیگر متفاوت بود.

هویت محلی و همبستگی اجتماعی

مهم‌ترین اثر وجود محله و داشتن هویت محله ای افزایش میزان همبستگی اجتماعی است؛ چیزی که در جامعه امروز به شدت ضعیف است. اگر فرد احساس تعلق به محله خودش داشته باشد، کارهایی انجام می دهد و از کارهایی دیگر پرهیز می کند. الان جابجایی محل سکونت از مکانی به مکان دیگر برای افراد آسان شده و فرد حاضر است در هر خیابان یا مکانی، بسته به قیمت خانه، بزرگی یا کوچکی آن و دوری یا نزدیکی به محل کار، مسکن گزیند. از پی‌امدهای این ضعف همبستگی و نبودن هویت و جابجایی این است که تعاملات همسایگی هم خیلی کم است. این در چندین تحقیق مفصل پیمایشی طی دو، سه سال اخیر روشن شده است.

هیچ کس همسایه نمی شود

افراد در سیستم آپارتمان نشینی به خانه هم نمی روند و به هم سر نمی زنند. حتی طوری رفت‌وآمد می کنند که در راه‌پله یکدیگر را نبینند! خود این رفتارها اجتماع بودن را متلاشی می‌کند. درست است که بالاخره در شهر کسانی هستند که تنهایی‌تان را با آن‌ها خنثی کنید ولی آن‌ها در اجتماع محله یا خویشاوندی نیستند. ممکن است یکی با همکارانش رفیق باشد، دیگری با دوستان دوران مدرسه اش، یکی هم با افراد مشابه خود در پارک هم صحبت شود. شاید این ارتباطات به لحاظ روان‌شناختی مشکل افراد را حل کند ولی پیکره اجتماع به شدت ضربه می خورد و پیوندها و شبکه های اجتماعی ضعیف می‌شوند. وقتی شبکه ارتباطات آدم ها ضعیف شد، دیگر در کنترل هم نیستند. لذا میزان کج‌روی و خودسری هم خیلی زیاد می شود. از سوی دیگر بسیاری از این رابطه ها سطحی و فاقد پشتوانه ها و حمایت‌های عاطفی است.

آی دزد!

امروزه می گویند محله خوب آنجاست که آدم هایش کاری به کار هم نداشته باشند، این ارزش شده است. این به آن معناست که اجتماع نباشد، تعلق نباشد، کمک هم نباشد و خودمختاری باشد. یعنی افراد، گریزان از کنترلند. جامعه که جای خودمختاری نیست. جامعه جایی است که هنجارها را تعیین و از آن مواظبت می کند. الان شما نیمه‌شب داد بزنید: «آی دزد!»، اگر کسی آمد کمکتان کند! البته ممکن است افرادی از پنجره نگاه کنند، ولی بعید است کسی به کمک شما بیاید. این یعنی احساس تعلق وجود ندارد؛ لذا الان تنها کنترلی که ما حس می‌کنیم حضور مأمور دولت است که اگر آن هم نبود آدم ها تخلفاتشان را برای هم تعریف می کردند و طرف مقابل هم به جای اینکه اخم و تهدید به قطع رابطه کند، می خندید و می گفت: «چقدر زرنگی«!

محله و کنترل اجتماعی

یکی از مکانیزم های جامعه برای ایجاد نظم این است که هنجارهای اجتماعی را به انسان القا کند و او را نسبت به آن‌ها عادت بدهد. به این فرآیند «جامعه پذیری» می‌گویند. دیگر کارکرد جامعه، مواظبت و نظارت بر افراد است که به آن «کنترل اجتماعی» می‌گویند. در محله فرآیند جامعه پذیری و کنترل اجتماعی بسیار قوی است. شما در این چند سال اخیر می بینید که مسافران و زائران مشهد در کنار خیابان بیتوته می کنند. مثلاً با زیرشلواری رفت‌وآمد می کنند و در چادر می خوابند. آدم‌ها در شهر خودشان، در محله و کوچه خودشان حاضر به انجام چنین رفتاری نیستند. اگر این رفتار عادی است پس فرد نباید از انجام آن در کوچه خودش ابا داشته باشد. تفاوت این دو مکان در چیست؟ فرد در آن شهر غریبه است و نظر دیگران برایش مهم نیست و

چون ارتباطی وجود ندارد هر کار بخواهد انجام می دهد. به همین خاطر است که مهاجرت، کج‌روی را افزایش می دهد.

انسانی که محله ندارد...

در مقام مقایسه دو انسان با شرایط رفتاری و اجتماعی یکسان که یکی در موطن خود و دیگری در مکانی دیگر است، امکان کج‌روی در فرد مهاجر بیشتر است. یکی از دلایل بومی گزینی در دانشگاه ها هم این مسأله است. انسانی که محله ندارد و دائم در حال جابجایی است مثل همان فرد مهاجر است، لذا در چنین شرایطی الزام هنجاری در فرهنگ خیلی کاهش پیدا می‌کند؛ چون در آنجا احساس تعلق نمی کند و این حس را ندارد که دیگران او را کنترل می کنند.

نهی از منکر محله ای!

الان چقدر احتمال دارد که شما به کسی بگویید: «چرا این کار خطا را انجام می دهی؟» و او نگوید: «به تو چه؟»، خیلی کم. دلیلش این است که شما را کنترل‌کننده نمی داند و شما در نظر او فضول هستید. اما فردی که احساس تعلق به محله ای می کند، چنین رفتاری را از خود نشان نمی دهد. چنین فردی وقتی می خواهد تخلفی انجام دهد به مکان دیگری می رود. یعنی نمی خواهد افرادی که او را می شناسند از کار بد او مطلع شوند. بسیاری از دختران هستند که بخشی از مسیر خود را با چادر می روند و بخشی دیگر را خیر. معیار تعیین این مقدار از مسیر چیست؟ حس کنترل شدن. حداقل ضرر نبودن محله همین است؛ نه حس همبستگی، نه عرق اجتماعی، نه تعلق و نه کنترل هیچ‌کدام وجود ندارد. پشتوانه ای وجود ندارد و فرد احساس رهاشدگی می کند. مشخص است که بعد از آن نظمی هم نمی ماند. آدم‌ها دوست دارند کسانی که می‌شناسندشان نظر مثبت نسبت به آن‌ها داشته باشند.

شورای محلی یا اداره؟

شوراهایی که مدنظر شهرداری است، بیشتر شبیه اداره است تا شورای محلی. اینکه ما مشخص کنیم فلان افراد در شورا باشند و یک نفر هم با هزار جور شرط از طرف ساکنین محله بیاید و در جلسه بنشیند درست نیست. در این حالت یک رده اداری دیگر به سازمان های شهرداری اضافه می شود. اینکه شما بروکراسی خودت را به یک لایه پایین‌تر منتقل کنی، چیزی را عوض نمی کند. این خوب است که مردم محله با هم باشند، نظر بدهند و بخواهند کارهای مشترکی بکنند، اما این تعارض دارد با اینکه چند نفر آدم اداری بخواهند کاری را انجام بدهند. این نشانه ترس از این است که مردم محله با هم ارتباط مستمر داشته باشند.

محلات به جای مناطق

اگر شهرداری بخواهد مردم محله را تشویق کند تا با هم ارتباط بیشتری برقرار کنند، هزار راه وجود دارد. به عنوان مثال شهرداری می‌تواند تابلوهایی تهیه کند و با مشخص کردن محدوده محله و نامگذاری آن به نام افراد، تلقین کند که شما اهل این محله هستید تا حداقل اگر از آن‌ها سؤال شد، بگویند ما اهل فلان محله ایم. در منطقه به علت وسعت و گوناگونی ساکنان به لحاظ اقتصادی، فرهنگی، آداب و رسوم، مشاغل و... مردم یکدیگر را حس نمی کنند و درک مستقیمی از هم ندارند. باید نواحی را بر اساس مطالعه و پژوهش به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم کنند و مبتنی بر تعاملات و رفت‌وآمدها و مراکز تجمع برای آن‌ها اسم بگذارند.

مسائل شهر را با مردم در میان بگذارید

باید راه‌هایی صحیح و عملی برای اتخاذ تصمیم ها مشخص کرد. شهرداری می‌تواند بزرگان محله را در مکانی جمع و با آنها صحبت کند تا تعامل و همفکری صورت پذیرد. مثلاً به جای اینکه برای نظارت بر ساخت‌وسازها مأمور بگذارد، در جلسه به اهالی محل بگوید سلامت محله در این است که ساختمان سازی در اینجا این‌طوری باشد. حتی برای کارهای خیلی کوچک هم باید از افراد محله همکاری طلبید. آدم ها را در فضای عمومی جمع کنند و مسائل را با آن ها در میان بگذارند. محل های تجمع هم می تواند مسجد، مدرسه، پارک های محلی، مراکز متمرکز خرید و... باشد. باید فضایی ایجاد کرد تا مردم بیشتر با هم تعامل داشته باشند و این تعاملات دائم تکرار شود. این ارتباطات کم کم هویت محله ای به افراد می دهد. یکی از آثارش هم این است که آدم ها از غریبگی درمی آیند.